



## چالش‌ها و بایسته‌های اخلاق اجتماعی/۱۱؛ همه ارزش‌های اخلاقی به این برمی‌گردد که انسان دیگری را دوست بدارد

اشتباه در مبانی فلسفه اخلاق یا سایر بخش‌های فلسفی می‌تواند ضررهای بزرگی به زندگی اجتماعی مسلمان‌ها بزند.

اشتباه در مبانی فلسفه اخلاق یا سایر بخش‌های فلسفی می‌تواند ضررهای بزرگی به زندگی اجتماعی مسلمان‌ها بزند.

خبرگزاری مهر - گروه دین و اندیشه: اخلاق اجتماعی از مهمترین موضوعاتی است که ارتباط انسان‌ها را با خود جامعه و تاریخ مطرح می‌سازد زیرا جامعه قادر است یک تمدن را بسازد نه یک فرد و اجتماع انسانی پیوسته تاریخ را ساخته و به جلو برده است. از آنجایی که در میان ادیان الهی اسلام دینی اجتماعی است و احکام فردی آن نیز آهنگ اجتماعی دارد و هدفش ساختن جامعه‌ی دین‌دار می‌باشد؛ جامعه‌ای که روابط اجتماعی آن بر اساس اهداف و احکام دین سامان گیرد، و سعادت فرد با سعادت جامعه پیوند خورده و میان مسؤولیت‌های اجتماعی و ایمان اسلامی ارتباطی قوی و غیر قابل انفکاک به وجود آید، نیازمند اخلاق اجتماعی مطلوب است که در سایه سار تحقق و عمل به مجموعه‌ای از مؤلفه‌های هنجاری و ارزشی شکل می‌گیرد و روابط اجتماعی انسان‌ها را با هم‌نوایی و حاکمیت نظم همراه می‌سازد و جامعه را از سوق یافتن به سمت کری‌ها و کارکردهای سو باز می‌دارد.

همچنین عمل به مؤلفه‌های مطلوب در عرصه‌ی اخلاق اجتماعی به مثابه عاملی جهت رسیدن به سعادت و کمال واقعی برای جهانیان محسوب می‌گردد؛ زیرا در پرتو این مؤلفه‌ها، آئین درست زندگی و راه و رسم حیات سعادت‌آفرین فرازوی بشریت قرار می‌گیرد و خوشبختی دائمی را برای آدمی و پاکیزگی و شایستگی حقیقی را برای کل اعضای جامعه‌ی اسلامی به ارمغان می‌آورد آن‌چه پیش رو دارید گزیده‌ای از سخنان آیت‌الله مصباح یزدی در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ ۲۸/۰۲/۱۳۹۸، مطابق با دوازدهم رمضان ۱۴۴۰ ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

واژه اخلاق کاربردهای متفاوتی دارد و تلفی و انتظار مخاطبان از آن به این بستگی دارد که در چه محیطی بوده و با چه مفاهیمی آشنا باشند. از این رو در این جلسه توضیحی درباره کاربردهای مختلف واژه اخلاق می‌دهیم و به بحث‌های گوناگونی که در این زمینه مطرح می‌شود، اشاره می‌کنیم.

در مطالب گذشته گفتیم که اولین موضوع اخلاق اجتماعی که منطقاً باید درباره‌اش بحث کرد، این است که حفظ حیات افرادی که در جامعه شرکت دارند، اولین ارزش مثبت اخلاقی است، و متقابلاً ضربه زدن به حیات افراد که نمونه کامل‌اش قتل نفس است، اولین ارزش منفی برای اخلاق اجتماعی به شمار می‌رود. همچنین گفتیم که بعد از حفظ حیات انسان‌هایی که در یک جامعه عضویت دارند و مجموعاً آن جامعه را تشکیل می‌دهند، نوبت به این مسئله می‌رسد که رفتار این افراد نسبت به هم چگونه باید باشد. گفتیم: صرف وجود چند انسان در کنار هم برای تحقق جامعه انسانی کافی نیست. برای تحقق جامعه باید ارتباطی بین افراد برقرار شود و اهداف، رفتارها و مقررات مشترکی داشته باشند تا جامعه واحدی تشکیل شود. بنابراین بعد از اینکه فرد به وجود آمد و حیاتش حفظ شد، نوبت به این می‌رسد که این فرد با افراد دیگر چه ارتباطی باید داشته باشند که جامعه تشکیل شود، و این ارتباطات براساس چه نظام و مقرراتی باید باشد تا جامعه مطلوب تحقق پیدا کند.

سلب حیات، مطلوب یا نامطلوب؟

همان‌گونه که گفتیم، در مکاتب اخلاقی از لحاظ مبنا، درباره لزوم حفظ نفس و ارزش منفی قتل نفس، نظرهای مختلفی وجود دارد، اما حتی در بین متدینان گاهی چنین تصور می‌شود که بدی قتل نفس بدیهی است و احتیاج به دلیل ندارد. اشاره کردیم که این تصور نادرستی است و قتل نفس خودبه‌خود منکر بدیهی و بدون استثنا نیست. اگر قتل نفس، ممنوع، ضد ارزش و ضد اخلاق باشد، می‌بایست هر جا کسی کشته شود، بگوییم گناهی بزرگ یا بزرگ‌ترین گناه اجتماعی روی داده است و حال آن‌که این طور نیست.

قتل نفس در صورتی که به عنوان قصاص باشد، کمابیش در همه مکاتب اخلاقی پذیرفته شده است، و حتی گاهی قتل به عنوان مجازات عمومی یا دفاع از حقوق اجتماعی تجویز شده است. در اسلام نیز حدودی وجود دارد و حد برخی از کارها قتل است. اگر حرمت و ممنوعیت قتل، امری بدیهی باشد، باید بگوییم که این احکام و حدود با یک امر بدیهی تناقض دارد. ولی ما در محاورات خودمان نیز می‌گوئیم که قتل نفس یکی از مصادیق قبح عقلی است و از هر عاقلی بپرسیم، می‌گوید: آدم کشی بد است.

همان گونه که راست گویی یکی از مصادیق حسن عقلی است و از هر کسی پرسید، می گوید راست گویی بسیار خوب است، اما همه می دانیم که گاهی راست گویی بد و گناه، و دروغ گفتن واجب است. قتل نفس نیز گاهی نه تنها گناه نیست؛ بلکه واجب است. خداوند می فرماید: **وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ**؛ [۱] اگر حکم قصاص نباشد و کشتن انسان جانی مطرح نباشد، قتل گسترش پیدا می کند و جامعه را فرا می گیرد. خود این که حکم قصاص داشته باشیم، منشأ حیات جامعه است. در موارد دیگری نیز که شارع به سلب حیات دستور داده است، حتی اگر ما مصالح اش را به صورت دقیق نفهمیم، ولی شبیه همین مصالح وجود دارد و اگر نباشد ضررهای کلی به انسان و زندگی انسانی و اجتماعی او می خورد.

توجه داشته باشید که اشتباه در مبانی فلسفه اخلاق یا سایر بخش های فلسفی می تواند ضررهای بزرگی به زندگی اجتماعی مسلمان ها بزند. امروز یکی از اصلی ترین بحث هایی که درباره حقوق بشر مطرح می شود، حق حیات است و تلاش های زیادی می شود که اعدام به عنوان یک کار ضد ارزش اخلاقی ممنوع شود. این رویکرد طرفدارانی دارد که می گویند: حکم اعدام باید مطلقاً ممنوع شود، و استناد می کنند به این که حق حیات اولین حق بشر است؛ شما به چه دلیل از کسی سلب حیات می کنید؟! مسئله شوخی نیست. طبق این نظر، بخش عظیمی از احکام اسلام بر باد می رود و قصاص، حدود، اعدام، جهاد ابتدایی و بسیاری از احکام دیگر زیر سوال می رود. باید برای این شبهات پاسخی تهیه کرد و با گفتن این که این ها بدیهی عقلی است، مسئله حل نمی شود. باید بحث کنیم و ببینیم ریشه این حکم چیست؛ حسن و قبح عقلی در این جا به چه چیزی تعلق گرفته است؛ آیا این حکم بدیهی است یا نظری، و اگر نظری است، برهانش چیست؛ آیا حد وسط مساوی با موضوع است یا اخص یا اعم است و برهان واقعی نیست؟ ما با دشمنان و مکاتب مختلفی روبه رو هستیم، و باید بتوانیم پاسخ آن ها را بدهیم؛ پاسخی منطقی که هر عاقلی اگر تعصبات و هواهای نفسانی اش را کنار بگذارد، آن را بپذیرد.

اعتزال؛ مطلوب یا نامطلوب؟!

در مطلب گذشته گفتیم که برای تحقق ارزش های اجتماعی افزون بر حفظ نفوس، چیز دیگری نیز لازم است؛ باید این نفوس با هم ارتباط داشته باشند تا منشأ اعتبار یک نوع وحدتی شود. هم چنین گفتیم اجمالاً یکی از مهم ترین راه ها این است که بین انسان ها روابط عاطفی سالمی برقرار شود، همدیگر را دوست داشته باشند، بخواهند به هم خدمت کنند، و با هم انس با هم بگیرند. در این جا این سوال مطرح می شود که اصل این حکم چه حکمی است؟ تصور بسیاری این است که این حکم، بدیهی عقل است، و عقل می گوید که انسان ها باید همدیگر را دوست داشته باشند، با هم دشمنی نکنند، افراد سعی کنند در اجتماع با هم جوش بخورند و با هم بیشتر ارتباط برقرار کنند تا جامعه شکل صحیحی بگیرد و از منافعش برخوردار شوند. بر اساس این تصور، نتیجه گرفته می شود که زندگی فردی، انزوا و اعتزال ممنوع است. اما آیا این نتیجه صحیح است؟ آیا ما می توانیم بگوییم که عقل می گوید هرگونه انزوا و اعتزالی ممنوع، گناه و ضد ارزش اخلاقی است؟!

برخی به راحتی این مسئله را بدیهی عقلی می دانند و حتی گاهی برای مسائل مذهبی به آن استناد می کنند. برای مثال در بحث هایی که در مقابل افکار انحرافی صوفیه دارند، می گویند: این ها طرفدار عزلت هستند و این کار خلاف عقل است. اما اگر این مسئله خلاف عقل است، داستان اصحاب کهف چگونه توجیه می شود؟ سوره بزرگی از قرآن به نام اصحاب کهف است و خداوند در این سوره، داستان آن ها را با تفصیل و ریزه کاری هایی بیان می کند. محور داستان نیز مسئله اعتزال است. داستان از این جا شروع می شود که جوانمردانی پیدا شدند، که تصمیم شجاعانه عجیبی گرفتند و خداوند به آن ها کمک کرد. آن ها در محیطی مشرک و بت پرست زندگی می کردند که نمی توانستند وظایف دینی خودشان را درست انجام دهند. گفتند: این وضع مناسب نیست؛ ما باید خدای واحد را بپرستیم. بالاخره تصمیم گرفتند که از جامعه برون بروند و سر به بیابان بگذارند. از شهر بیرون رفتند تا به غاری رسیدند. به درون غار رفتند تا توفقی کنند و با هم برای ادامه مسیر مشورت کنند؛ **وَإِذْ اَعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ قَاوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِّنْ رَّحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِّنْ أَمْرِكُمْ مِزْقًا**. [۲] از لحن کلام برمی آید که این طور به آن ها الهام شد که حالا که از این بت پرست ها جدا شدید و نمی خواهید با آن ها زندگی کنید، به غار پناه ببرید.

برای کار آن ها خداوند ماده «اعتزال» را به کار برده است، و نه تنها کار آن ها را بد نمی داند، بلکه آن را راه فراری از آن مصیبت و گرفتاری معرفی می کند که خداوند برایشان قرار داده است. براساس این آیات، قرآن یک نوع اعتزال را تجویز می کند و حتی آن را مقدمه صلاح، فلاح، موفقیت و مرضی خدا می داند. پاسخی که همه ما کمابیش می دانیم این است که این ها استثنائاتی دارد و مواردی پیش می آید که گاهی لازم می شود انسان کاری برخلاف موازین اخلاقی متعارف انجام دهد! از سوی دیگر می دانیم که بعضی از پیغمبران اصلاً ازدواج نکردند و حتی خانه ای نیز انتخاب نکردند؛ بیشتر در بیابان ها بودند و از این شهر به آن شهر مهاجرت می کردند. مصداق بّیّن این پیامبران، حضرت عیسی علی نبینا و آله وعلیه السلام بود که تقریباً سی سال در میان مردم زندگی کرد، ولی همسری انتخاب نکرد و طبعاً فرزندی هم نداشت، وطنی هم اتخاذ نکرد و از این شهر به آن شهر و از این روستا به آن روستا می رفت و مردم را هدایت می کرد.

دیگرخواهی یا دیگرستیزی؟!

هم چنین گفتیم ارتباط اجتماعی؛ یعنی انسان سایر انسان ها را دوست داشته باشد و بخواهد به آن ها نزدیک شود، ارتباط برقرار کند و اجتماعی باشد. لازمه این کار این است که انسان هیچ انسانی را دشمن نداشته باشد. اتفاقاً یکی از مبانی ای که در فلسفه اخلاق امروز در دنیا مطرح است همین است که یکی از ارزش های اخلاقی این است که انسان هیچ انسانی را دشمن نداشته باشد و خیر همه را بخواهد. حتی در بعضی از مکاتب اخلاقی می گویند: فقط یک ارزش اصیل وجود دارد و آن دیگرخواهی است، و همه ارزش های اخلاقی به این برمی گردد که انسان دیگری را دوست بدارد؛ ضد ارزش نیز این است که انسان خودخواه باشد و همیشه به فکر خودش باشد.

ولی در این جا این سوال مطرح می شود که اگر نباید با کسی دشمنی کرد، پس دشمنی هایی که ما در دین مان با کسانی داریم، چه می شود؟ به خصوص در مذهب ما که در کنار تولی، تبری نیز داریم و یکی از فروع دین ماست. قرآن در مدح کسانی می فرماید: أَشِدَّاءَ عَلَى الْكُفَّارِ؛ [۳] در مقابل کفار بسیار سخت گیرند. هم چنین درباره الگو گرفتن از زندگی حضرت ابراهیم علی نبینا و آله وعلیه السلام می فرماید: قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ؛ [۴] الگوی زندگی تان را از حضرت ابراهیم و همراهان او بگیرید. آن الگو چیست؟ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا. اولین وصفی که که برای حضرت ابراهیم و همراهانش ذکر می کند، دشمنی با منحرفان است. هم چنین از قول آن ها می گوید که خطاب به منحرفان می گفتند: این دشمنی بین ما ادامه خواهد داشت تا دست از کفرتان بردارید و ایمان بیاورید. اگر عقل می گوید که همه انسان ها را باید دوست داشت و با کسی نباید دشمنی کرد، این استثنا چیست؟ و وجه آن چیست؟

اولین نکته ای که در این جا می خواهم دوباره تکرار کنم، این است که عزیزان ما در حوزه باید توجه داشته باشند که غیر از اشتغالات سنتی، پرداختن به تحقیقات و معارفی ضرورت دارد که به عنوان وظیفه واجب شرعی، باید آن ها را بیاموزیم و به دیگران بیاموزانیم. نمونه اش همین مسئله است که امروز بحث می کنیم.

#### معیار ارزش زندگی اجتماعی از نظر اسلام

بنابر آن چه گفتیم روشن می شود که این احکام، حکم بدیهی عقلی نیست. حتی قبح قتل نفس نیز بدیهی عقلی نیست. به قول منطوق دانان، این حکم دلیلی دارد که حد وسط آن مساوی با خود موضوع نیست. هر جا حد وسط باشد، حکم ثابت است، اما گاهی نسبت حد وسط با موضوع اعم و اخص من وجه است. این است که حکم آن تغییر می کند. مکاتب اخلاق انسانی که صرفاً بر روی همین معلومات مشترک میان همه انسان ها، با صرف نظر از اعتقاد به دین، خدا، قیامت وhellip; تکیه می کنند، نمی توانند هیچ برهانی برای این استثنائات اقامه کنند، اما از نظر اسلام، این حکم بدیهی و ذاتی نیست.

زندگی اجتماعی به خاطر حد وسطی ارزش پیدا می کند. زندگی اجتماعی از آن جهت که وسیله ای برای این است که انسان ها در آن رشد پیدا کنند و در نهایت به قرب الهی و ثواب ابدی برسند، مطلوب است. مطلوبیت زندگی اجتماعی در این چهارچوب است و حد نصاب آن این است که ضرری برای زندگی ابدی انسان نداشته باشد؛ زیرا زندگی دنیا با آخرت قابل مقایسه نیست و در مقایسه با آن مانند چشم بر هم زدنی است. این شرط اول مطلوبیت زندگی اجتماعی است. اما ارزش مثبت به این است که کاری نفعی را در آخرت نصیب انسان کند یا ضرری اخروی را از انسان دفع کند. این چیزی است که ارزشی متعارف اخلاقی برای کارها فراهم می کند. حد وسط این است و اگر این حد وسط نباشد خود کار ذاتاً هیچ مطلوبیتی ندارد. البته بالاتر از این ارزش نیز وجود دارد و آن چیزی است که عقل ما درست به آن نمی رسد. خداوند درباره این ارزش می گوید: وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ؛ [۵] ارزشی که انبیا به دنبال آن هستند و سعی می کنند انسان ها را در این مسیر به سوی این قله حرکت بدهند.

بنابراین از نظر اسلامی مسئله قابل حل است؛ حسن و قبح هایی که ما بدیهی تلقی می کنیم، بدیهی نیست. مسائلی نظری است که حد وسطی دارد. بسته به اینکه آن حد وسط در این جا تا چه حدی وجود داشته باشد، ارزش آن تغییر می کند. هر جا حد وسط وجود داشته باشد، به همان اندازه مطلوب است، اما هر جا نبود، مطلوبیت ندارد. بنابراین زندگی فردی و بیابان گردی حضرت عیسیعلیه السلام و اعتزال اصحاب کهف، توجیه برمی دارد. از آن جا که حسن و قبح این مسائل بدیهی نیست، اگر به سعادت ابدی کمک کنند، مطلوب هستند. اگر وسیله ای برای رسیدن به سعادت ابدی باشند، به هر اندازه ای که تأثیر دارند، همان مطلوبیت را خواهند داشت و در نهایت اگر آن ها فقط برای رضای خدا انجام بگیرد، بالاترین مطلوبیت را خواهند داشت. اصحاب کهف به دنبال این بودند که راه هدایت را پیدا کنند، و می خواستند از فساد، انحراف، کفر و بدبختی نجات پیدا کنند. از آن جا که اجتماع مانع ایمان، رشد، ترقی و رضایت خدا می شد، از آن ها جدا شدند و خداوند نیز این اعتزال را از آن ها پذیرفت.

این پاسخ براساس فلسفه اخلاق اسلامی است. ما برای این که بتوانیم این مسئله را اثبات کنیم، باید در مبانی فلسفه اخلاق بحث کنیم؛ ببینیم چند مکتب وجود دارد؟ مبانی و دلایل آن ها چیست؟ و بر آن مبانی چه احکامی مترتب می شود؟ ما اگر با حکمی مخالف هستیم باید در مبانی آن حکم خدشه کنیم. باید ببینیم آیا بدیهی است یا نیست. اگر آن مبانی بدیهی باشد

خدشه بردار نیست. و بالاخره خودمان هر چه استدلال می کنیم باید به اصول اولیه و بدیهی برسائیم. فقط در این صورت می توانیم در مقابل دیگران از موضع خودمان دفاع کنیم. امروز صدها کتاب در آمریکا و اروپا علیه اعلامیه حقوق بشر نوشته شده است مبنی بر اینکه این مسئله هیچ برهان عقلی ندارد و مسئله ای سیاسی است که آن را درست کرده اند تا سران قدرت های بزرگ از آن سوءاستفاده کنند. ولی برخی از ما خیال می کنیم که اعلامیه حقوق بشر حکمی ابدی و حتی فوق دین است!

راهکار مقایسه!

بدون شک زندگی اجتماعی منافعی دارد. این منافع به حدی روشن است که بسیاری از عقلا آن را به عنوان یک حکم بدیهی تلقی می کنند. اما آیا در زندگی اجتماعی ضررهایی به کسی نمی رسد؟ آیا می توان یک زندگی اجتماعی را فرض دارد که هیچ ضرری برای کسی نداشته باشد؟ شاید فرض عقلی این اجتماع محال نباشد، اما آن چه در عمل با آن مواجه هستیم، این گونه نیست. در هر زندگی اجتماعی، مفاسد و ضررهایی وجود دارد. خونریزی ها و جنگ ها یکی از مفاسد اجتماعی است. اکنون این سوال مطرح می شود که با این وجود چگونه می گوئید که اجتماع لازم است و باید تشکیل شود؟ در این جا قاعده عقلانی دیگری داریم که می گوید اگر چیزی هم منفعت و هم ضرر داشت، باید ببینیم آیا نفع آن غالب است یا ضررش. این منطق مقبولی است و عقلا آن را قبول دارند.

قرآن نیز چنین منطقی دارد. برای مثال در آیه ۲۱۹ از سوره بقره می فرماید: *يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمْ لَكَاثِرُونَ مِمَّا قَدَّحُوا فِيهَا وَإِنَّهُمْ لَكَاثِرُونَ مِمَّا قَدَّحُوا فِيهَا وَإِنَّهُمْ لَكَاثِرُونَ مِمَّا قَدَّحُوا فِيهَا* از تو درباره مشروبات الکلی و قماربازی سوال می کنند. روشن است که می دانستند که پیغمبر این دو کار را منع می کند و درباره دلیل حرمت آن سوال داشتند. حال ببینید خداوند چگونه پاسخ می دهد. می فرماید: ما نمی گوئیم این دو هیچ منافعی ندارند. اما علت این که ما آن را تحریم می کنیم این است که ضررهای آن بیش از منافع آن است. این یک اصل پذیرفتنی است که اگر در چیزی دو حیثیت وجود داشت که یکی از آن ها خوب و دیگری بد بود، باید مقایسه کنیم و ببینیم منفعتش بیشتر است یا ضررش.

اکنون این سوال مطرح می شود که در این مقایسه با چه معیاری ارزش گذاری می شود؟ آیا هر جا نفع و ضرر دو چیز را بسنجیم باید شماره بندی کنیم و ضررها و نفع هایش را بشماریم و ببینیم کدام بیشتر است، یا حساب دیگری نیز وجود دارد؟ روشن است که غیر از کمیت، کیفیت نیز مطرح است. ممکن است حجم ضرر بیشتر از منفعت باشد، اما ارزش آن بزرگ تر نباشد. ما اگر بخواهیم نفع و ضرر دو چیز را با هم بسنجیم و برای یکی اولویت قائل شویم باید مجموع ارزش آن ها را از لحاظ کمی و کیفی در نظر بگیریم.

معیار سنجش ارزش از نظر اسلام

روشن است که در معاشرت با دیگران نفع زیادی وجود دارد؛ اگرچه احیاناً ضررهایی نیز هست، اما ضررهایش نسبت به منافعی که از آن می بریم بسیار کمتر است. اکنون این سوال مطرح می شود که ما چگونه باید روی نفع و ضرر زندگی اجتماعی محاسبه کنیم؟ بر چه اساسی هر کدام از معاشرت یا انزوا، مشارکت در فعالیت های اجتماعی یا فعالیت انفرادی را انتخاب کنیم؟ روشن است که محاسبات براساس هدف نهایی است که از زندگی خود در نظر داریم. کسانی که همه انگیزه ها و منافع و مصالح شان چیزهایی است که در چارچوب همین زندگی دنیا فراهم می شود، طبعاً نفع و ضررها را مسائل مادی می دانند، اما از دیدگاه اسلام این محاسبه کافی نیست.

گفتیم از نظر اسلام هدف اصلی از زندگی اجتماعی منافع مادی آن نیست. از دیدگاه اسلام کل زندگی این عالم مقدمه است و مطلوبیت آن مطلوبیت وسیله ای است. بنابراین در هنگام سنجش نباید به نفع و ضرر دنیوی اکتفا کنیم. باید نفع دنیوی با ضرر دنیوی، نفع اخروی با ضرر اخروی و در نهایت نفع دنیوی با ضرر اخروی و ضرر دنیوی با نفع اخروی آن را حساب کنیم. سپس ببینیم جمع جبری آنچه می شود، اگر مثبت شد آن کار مطلوب است، اما اگر حاصل جمع منفی بود، آن کار ارزش منفی دارد. اما این معیارها به درستی در دست ما نیست. علت آن نیز این است که اگرچه درباره مسائل دنیوی با تجربه هایی که در زندگی دنیا خودمان انجام می دهیم و دیگران انجام داده اند، کمابیش می توانیم نفع و ضرر کارها را به دست آوریم، اما وقتی می خواهیم منافع و ضررهای دنیوی را با منافع و ضررهای اخروی بسنجیم، کار بسیار مشکل می شود.

بنابراین برای تعیین ارزش ها باید کمیت و کیفیت منافع و ضررهای دنیوی و اخروی را با هم بسنجیم و همه آن ها را در نظر بگیریم. فقط نفع و ضرر دنیوی کافی نیست. اصحاب کهف خودشان را به مرگ سپردند؛ حتی وقتی وارد آن غار شدند، اصلاً غذایی برای خوردن نداشتند. اصلاً فکر این نبودند که وقتی از خواب بیدار شویم، چه بخوریم. این کار از نظر مادی حتماً ضرر داشت. هم چنین هر کدام از آن ها مقامات دنیوی داشتند و با خروج از شهر و سکونت در غار مناصبشان را از دست دادند. براساس محاسبات دنیوی، کار آن ها همه اش ضرر بود! این کار وقتی تجویز می شود که منافع و ضررهای معنوی و اخروی را هم بسنجیم. در این

صورت می بینیم ضررهای دنیوی نسبت به منافع اخروی این کار اصلاً قابل مقایسه نیست.

همه ارزش های دنیوی در مقایسه با یک ارزش الهی و معنوی اصلاً طرف نسبت نیست. بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا \* وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى؛ [۶] شما خیال می کنید که همه لذت ها، خوشی ها و خوبی ها برای همین زندگی است. این به خاطر جهل تان است. اگر علم و معرفت داشتند، می دانستید که آخرت بهتر و پایدارتر است. براساس قرآن، همه مفاصد به این برمی گردد که انسان آخرتش را به دنیا بفروشد.

نتیجه این که ما اگر بخواهیم بگوئیم محبت کردن و انس گرفتن با دیگران و خدمت کردن به آن ها چه قدر ارزش دارد، باید ببینیم این ها چه نقشی در سعادت ابدی ما دارد. اگر معرفت مان در حدی بود که بخواهیم همه کارها را برای خود خدا انجام بدهیم، محاسبه سخت نیست و ارزش همه چیز خودبه خود تعیین می شود، اما تا وقتی به آن مرتبه نرسیده ایم باید ملاک برتری و ارزش را کیفیت و کمیت (خیر و ابقی) قرار دهیم. ارزش ها، لذت ها و نعمت های اخروی، هم از لحاظ کیفیت برتری دارد و هم از لحاظ کمیت دوام. دنیا بالاخره صدسال هم که باشد، تمام می شود، اما آخرت تمام شدنی نیست؛ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ. [۷]

بنابراین این که در اسلام و ادیان الهی حتی دشمنی کردن با بعضی از انسان ها ارزش تلقی شده، خلاف اخلاق نیست. ملاک ارزش اخلاقی سعادت ابدی است و هرکاری انسان را به این هدف برساند دارای ارزش می شود. این اساس زندگی اخلاقی است که هدف آن سعادت ابدی است.

[۱]. بقره، ۱۷۹.

[۲]. کهف، ۱۶.

[۳]. فتح، ۲۹.

[۴]. ممتحنه، ۴.

[۵]. توبه، ۷۲.

[۶]. اعلی، ۱۶-۱۷.

[۷]. هود، ۱۰۷.